



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

مصادف با: ۲ رجب ۱۴۳۴

جلسه: ۱۱۱

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: امارات الوضع و ما فی حکمه - تبادر

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

وجه اماریت تبادر:

بحث در «امارات الوضع و ما فی حکمه» بود، عرض کردیم تبادر یکی از علائم و نشانه‌های وضع است، حقیقت تبادر را توضیح دادیم و گفتیم معنای تبادر چیست. نکته‌ای که مهم و لازم است به آن پرداخته شود این است که چرا تبادر نشانه و علامت حقیقی بودن معناست و به عبارت دیگر چرا تبادر به عنوان یکی از علائم قطعی حقیقت شمرده شده است و چه دلیلی بر علامیت و اماریت تبادر نسبت به معنای حقیقی وجود دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت وقتی یک معنی از بین معانی محتمله به ذهن، انسباق پیدا می‌کند بدون علت و جهت نیست، چگونه ممکن است وقتی یک لفظ که چندین معنی دارد استعمال می‌شود از بین آن معانی یک معنی زودتر از سایر معانی به ذهن خطور پیدا می‌کند؟ این حتماً باید به خاطر یک خصوصیت و ویژگی باشد که در آن معنای منسب به ذهن است و الا هیچ وجهی برای انسباق یک معنی از بین معانی محتمله وجود ندارد، این ویژگی و خصوصیت احتمال دارد یکی از چند امری باشد که ما به آن اشاره می‌کنیم:

احتمال اول: این است که بگوییم علت اینکه این معنی به ذهن سبقت می‌گیرد ارتباط ذاتی بین لفظ و این معنی است، یعنی یک علقه و ارتباط ذاتی بین این لفظ و معنی وجود دارد که وقتی لفظ شنیده می‌شود به خاطر آن ارتباط ذاتی آن معنی زودتر از سایر معانی به ذهن خطور می‌کند.

این احتمال مردود است چون ما در ابتدای بحث وضع به طور کلی وجود علقه و ارتباط ذاتی بین لفظ و معنی را رد کردیم. **احتمال دوم:** اینکه این انسباق به خاطر یک قرینه‌ای باشد و بودن آن قرینه موجب شود که این معنی به ذهن منسب شود. این احتمال هم خارج از فرض است چون فرض ما این است که با شنیدن خود لفظ بدون هیچ قرینه‌ای، معنای آن به ذهن منسب می‌شود لذا این احتمال هم منتفی است.

احتمال سوم: اینکه انسباق معنی به ذهن به جهت خود لفظ و وضع لفظ برای معناست یعنی ناشی از دلالت وضعیه و وضع واضح است یعنی چون این لفظ برای این معنی وضع شده با استعمال آن، معنای مورد نظر به ذهن خطور می‌کند.

این احتمال را می‌توان پذیرفت که اگر با شنیدن لفظ فلان معنی زودتر از بقیه معانی به ذهن منسب می‌شود به خاطر علقه‌ای است که بین این لفظ و معنی پیدا شده که این علقه یا در اثر وضع و یا در اثر کثرت استعمال بوجود آمده است. پس علت

اینکه تبادر علامت و نشانه بر حقیقی بودن معناست این است که واضع این لفظ را برای این معنی وضع کرده یا در آن کثیراً استعمال شده است.

نتیجه اینکه تبادر علامت وضع لفظ برای معنی یا کثرت استعمال لفظ در آن معناست، یعنی ما در واقع به وسیله تبادر کشف می‌کنیم معنای حقیقی کدام است، معنایی که در اثر وضع یا در اثر کثرت استعمال پدید آمده است.

پس این اماره، اماره وضع و به عبارت دیگر اماره برای کشف موضوع‌له نیست؛ چون نسبت بین معنای حقیقی و معنای موضوع‌له نسبت عام و خاص مطلق است، یعنی هر موضوع‌لهی معنای حقیقی است ولی هر معنای حقیقی لزوماً موضوع‌له نیست، چون ممکن است معنی به واسطه کثرت استعمال پدید بیاید.

اشکال: ممکن است گفته شود اگر تبادر نشانه حقیقت است نه نشانه وضع، پس چرا عنوان بحث را عوض کردید و به جای عنوان «علائم الحقیقه و المجاز» عنوان «امارات الوضع و ما فی حکمه» را قرار دادید؟

پاسخ: با توجه به مطالبی که در جلسه گذشته ذکر شد پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن اینکه حقیقت و مجاز از اوصاف عارض بر استعمال هستند و صرفاً به واسطه استعمال است که لفظی در معنای حقیقی یا مجازی استعمال می‌شود در حالی که این مسئله یعنی تبادر صرفاً به استعمال مربوط نمی‌شود بلکه دایره تبادر اوسع از استعمال است، گاهی ممکن است لفظی در قالب یک جمله استعمال شود و معنایی از آن متبادر شود، در این صورت تبادر علامت حقیقت است و لفظ هم استعمال شده یعنی یک معنایی از لفظ در مقام استعمال متبادر می‌شود اما گاهی ممکن است اساساً لفظ در هیچ معنایی استعمال نشود اما در عین حال تبادر علامت داشته باشد مثل اینکه کسی که جاهل به لغت است وقتی لفظی را می‌گوید در واقع آن را استعمال نکرده، چون حقیقت استعمال، استعمال لفظ در معناست و اگر کسی معنای لفظ را نداند و نسبت به آن جاهل باشد هر چند آن را تلفظ کند ولی چون نسبت به معنای آن جهل دارد در واقع استعمالی صورت نگرفته است اما با اینکه استعمال نشده وقتی این لفظ بکار برده می‌شود کسی که با آن لغت آشنا باشد یک معنایی به ذهنش متبادر می‌شود، پس تبادر معنی لزوماً دایره مدار استعمال لفظ نیست. بر این اساس تبادر برای معنای حقیقی علامت دارد چه لفظ استعمال شود و چه استعمال نشود. پس علامت تبادر دایره مدار استعمال لفظ نیست بلکه مطلق است و چون چنین است ما از عنوان «علائم الحقیقه و المجاز» استفاده نکردیم و عنوان «امارات الوضع و ما فی حکمه» را به جای آن قرار دادیم و عبارت «ما فی حکمه» را هم اضافه کردیم برای اینکه شامل مواردی که لفظ در اثر کثرت استعمال یک معنایی را می‌رساند هم بشود.

حال چگونه ممکن است وقتی لفظی استعمال نشود ذهن به معنای آن منتقل شود؟ این مسئله چندان دور از ذهن نیست؛ زیرا ممکن است صوتی از به هم خوردن دو چیز شنیده و ذهن انسان به معنای آن منتقل می‌شود. این جا درست است که لفظ در کار نیست ولی به هر حال همان صوت، موجب انتقال معنی به ذهن می‌شود، به همین قیاس در مورد لفظ غیر مستعمل توسط یک متکلم هم می‌توان این مطلب را ادعا کرد. لذا تبادر دایره مدار استعمال نیست.

اشکال بر امارت تبادر:

عمده مسئله اشکال مهمی است که نسبت به علامیت تبادر مطرح شده است، مرحوم محقق خراسانی اشکالی را مطرح کرده و پاسخ‌هایی از آن داده، دیگران هم از این اشکال پاسخ داده و در پاسخ مرحوم آخوند مناقشه کرده‌اند که به این اشکال و پاسخ آن اشاره می‌کنیم.

اشکال این است که تبادر علامت حقیقی بودن معنای لفظ است، واضح است کسی که جهل به لغت داشته باشد اصلاً معنایی به ذهنش متبادر نمی‌شود؛ مثلاً اگر شما لفظ ژاپنی را بشنوید ذهن شما به هیچ معنایی منتقل نمی‌شود، به طور کلی انسان در رابطه با لغاتی که به آنها علم ندارد این گونه است که هیچ معنایی به ذهنش منسب نمی‌شود، پس برای انساب معنی به ذهن از شنیدن یک لفظ، علم به معنی لازم است، لذا تبادر بر علم به معنای حقیقی متوقف است، از طرف دیگر تبادر به عنوان علامت و نشانه کشف معنای حقیقی معرفی شده و این به این معناست که علم و آگاهی به معنای حقیقی هم متوقف بر تبادر است، پس تبادر متوقف بر علم به معنای حقیقی و علم به معنای حقیقی هم متوقف بر تبادر است.

پاسخ محقق خراسانی:

مرحوم آخوند در پاسخ از این اشکال دو راه حل ارائه می‌دهد:

الف) تبادر عند العالم برای جاهل، علامت و نشانه حقیقی بودن معناست، یعنی مثلاً اگر کسی آشنا به لغتی نیست و معنای یک لفظ را در یک لغت نمی‌داند، اگر لفظی را استعمال کند و ببیند آن لفظ نزد عالم به آن لغت چه معنایی دارد و چه معنایی به ذهن او متبادر می‌شود در این صورت دوری پیش نمی‌آید، چون اشکال دور این بود که تبادر متوقف بر علم به معنای حقیقی و علم به معنای حقیقی متوقف بر تبادر است ولی ما می‌گوییم تبادر نزد عالم به لغت نشانه و علامت معنای حقیقی است برای جاهل به لغت، لذا دور منقطع می‌شود.

ب) پاسخ مهم‌تر مرحوم آخوند این است که اساساً علم در این دو قضیه دو نحوه از علم است، آنچه که تبادر متوقف بر آن است با آنچه که متوقف بر تبادر است فرق می‌کند، آن علمی که تبادر متوقف بر آن است علم اجمالی ارتکازی است لکن آن علمی که متوقف بر تبادر است علم تفصیلی است یعنی علمی که تبادر متوقف بر آن است علم اجمالی ارتکازی به معنای حقیقی است ولی علمی که متوقف بر تبادر است علم تفصیلی به معنای حقیقی است نه علم ارتکازی تا دور پیش بیاید.

منظور از علم اجمالی ارتکازی و علم تفصیلی که مرحوم آخوند به آن اشاره کرد چیست؟ آیا این علم اجمالی و تفصیلی از قبیل علم اجمالی و تفصیلی است که در اصول به آن اشاره شده؟ آیا از قبیل علم اجمالی و تفصیلی است که در فلسفه به آن اشاره شده؟ آیا منظور این است که تبادر متوقف بر یک علم اجمالی است به این معنی که ما باید یک اطلاعات کلی داشته باشیم و اجمال آن را بشناسیم و منظور همان معنای ظاهری اجمال و تفصیل است یعنی ما در وهله اول یک علم مختصر و اجمالی داریم که تبادر متوقف بر آن است و وقتی معنی به ذهن متبادر شد آن علم تفصیل پیدا می‌کند و احاطه بیشتری به جزئیات پیدا می‌شود؟ قطعاً منظور از اجمال و تفصیل که مرحوم آخوند گفته این نیست خصوصاً اینکه ایشان قید ارتکازی بودن را هم در کنار علم اجمالی آورده، لذا منظور از علم اجمالی ارتکازی علمی است که در خزانه نفس وجود دارد و جزء

مرتکبات ذهنی انسان است اما خود عالم به آن توجه و التفات ندارد و علم تفصیلی یعنی علم به معنای موجود در خزانه و التفات به آن، کسی که مستعلم است و به دنبال کشف معنای حقیقی است بعد از تحقق تبادر علم تفصیلی پیدا می‌کند به آنچه در خزانه نفس اوست اما آنچه تبادر بر آن متوقف است علم اجمالی ارتکازی است که در نفس وجود دارد لکن مورد توجه و التفات مستعلم نیست، پس تبادر متوقف بر علم اجمالی ارتکازی است که در خزانه نفس وجود دارد. شیخ الرئیس ابو علی سینا برای این نحوه علم به علم اطفال به معانی الفاظ و مفاد لغات مثال می‌زند و می‌گوید علمی که اطفال به معانی الفاظ دارند یک علم ارتکازی است، یعنی می‌دانند ولی توجه و التفات ندارند، پس تبادر متوقف بر این علم اجمالی ارتکازی است اما اگر بخواهیم به معنای لفظ علم تفصیلی پیدا کنیم با تبادر می‌توان به معنای حقیقی آن علم پیدا کرد، بعضی هم به جای علم اجمالی و علم تفصیلی از تعبیر علم بسیط و علم مرکب استفاده کرده‌اند.

پس مرحوم آخوند برای حل اشکال دور دو راه حل ارائه داد که عبارتند از:

(۱) مرحوم آخوند طبق یک راه حل از راه تفکیک بین مستعلم و عالم به لغت وارد شده، یعنی می‌گوید تبادر عند العالم برای مستعلم علامیت دارد، یعنی از راه تفکیک شخص قضیه را حل می‌کند.

(۲) اما در راه حل دوم می‌گوید تبادر عند العالم متوقف است بر علم اجمالی ارتکازی به معنی؛ به عبارت دیگر علم تفصیلی به معنی اگر بخواهد حاصل شود از راه تبادر پیدا می‌شود و تبادر هم یک پیشینه و مقدمه می‌خواهد و پیشینه آن علم اجمالی ارتکازی است لذا دور مرتفع می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»